

تناسخ و نسبت آن با معاد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۲۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۵/۰۳

حمیدرضا شاکرین*

چکیده

تناسخ چیست؟ چه گونه‌هایی برای آن متصور است؟ واقعیت دارد یا پنداری واهی است و نه تنها محقق نبوده که امکان آن هم نیست و در هر صورت چه نسبتی با معاد و حیات جاوید اخروی می‌تواند داشته باشد؟ این مسئله اذهان بسیاری را به خود مشغول کرده است؛ چنان‌که گویی بر سر دوراهه تناسخ با معاد قرار گرفته‌اند. در این مقاله برآنیم- به یاری خداوند بزرگ- ابتدا چیستی تناسخ و اقسام آن، دلایل تناسخیان و پاره‌ای از نقدهای وارد بر اصل مدعا و نیز ادله آن را بررسی‌ده، سپس نسبت آن را با معاد باز یابیم. در روند این پژوهش هم از روش عقلی و هم تجربی بهره برده‌ایم. ما حاصل تحقیق، نفی تناسخ ملکی در همه اشکال آن، نارسایی تناسخ در تأمین کارکردهای معاد، ناسازی تناسخ ملکی مطلق و نامحدود با اساس حیات اخروی و ناسازی تناسخ ملکی محدود با خصوص معاد جسمانی است.

واژگان کلیدی: تناسخ، تناسخ ملکی، تناسخ ملکوتی، معاد، معاد جسمانی، معاد روحانی، نبوغ، خاطرات پیشین.

* دانشیار گروه منطق فهم دین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. shakerinh@gmail.com

چیستی تناسخ

تناسخ در زبان عربی برگرفته از ریشه «نَسَخَ» به معنای برداشتن چیزی و گذاشتن چیز دیگری به جای آن یا تغییر دادن چیزی به چیز دیگر است. راغب در مفردات می‌گوید: نسخ عبارت است از: «از بین بردن چیزی با چیز دیگری که به دنبال آن می‌آید؛ مانند خورشید که سایه را نسخ و سایه که نور خورشید را نسخ می‌کند یا پیری که جوانی را بر می‌اندازد» (ر.ک: الراغب الاصفهانی، ۱۳۷۶). در زبان‌های لاتین، انگلیسی و فرانسوی واژه «Metempsychosis» را که برگرفته از کلمه یونانی «Metempsychose» است، در برابر تناسخ به کار می‌برند؛ همچنین در زبان انگلیسی از واژه‌هایی چون «Rebirth» (باززایش)، «Palingensis» (رستاخیز و زندگی‌بخشی)، «Reincarnation»* (بازتجسد)، «Transmigration» (انتقال) و «Transmigration of soul» (انتقال روح) در این باره استفاده می‌شود. همه اینها مبتنی بر اندیشه وجود پیشین نفس (soul pre - existence) و تجسدپذیری دوباره آن است.

در کاربرد رایج، تناسخ را به «بازتن‌یابی» یا انتقال نفس ناطقه از بدنی به بدن دیگر معنا کرده‌اند (ر.ک: منیر البعلبکی، ۱۹۹۰، ج ۱، مادة التقمص). در عین حال برخی، قیودی را نیز به آن افزوده‌اند؛ مانند اینکه این انتقال بعد از تلاشی بدن اول و بدون حصول فاصله میان آن دو باشد (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۵).

پیشینه تاریخی

در یونان باستان فیثاغورس و پیروانش تناسخ‌گرا بوده‌اند. در نگاه آنان هرچه در جهان پدید آید و از بین رود، بار دیگر در دوره‌ای سه‌هزارساله به جهان باز می‌گردد و چون

* این واژه که گاه از آن با «Incarnation» یاد می‌شود، در مسیحیت بر این مطلب دلالت دارد که حضرت مسیح هم جنبه الهی دارد و هم بشری و در وجود او خدا تجسد یافته است؛ یعنی در کالبدی بشری به زمین آمده است (ر.ک: Weis, E. A., 2003, pp.373-375).

روح پس از فنای جسم باقی است، می‌تواند از جسدی به جسد دیگر رود و در گونه-های مختلف موجودات زنده ظاهر شده، حیات جدیدی را از سر گیرد (الفاخوری، ۱۳۷۳، ص ۳۵ / فروغی، ۱۳۱۷، ص ۵ / کاپلستون، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۲).

برخی نیز برآن‌اند که باور به تناسخ ارواح در اجساد انسان و حیوانات حاصل اندیشه فلسفی فیثاغورس نبوده (بریه، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۳) و پیش از وی اورفهایها چنین باوری داشته‌اند (زیاده، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۳۷۷). در اسطوره‌های مصر باستان از این امر به صورت رمزی و گاه واضح سخن به میان آمده است؛ تا جایی که تامس بلفینچ (Thomas Bulfinch (1796-1867) در کتاب *عصر افسانه* (The Age of Fable, or Stories of Gods and Heroes (1855) بر آن است که خاستگاه نظریه انتقال ارواح، مصر بوده است. مانویان را نیز عقیده این بود که نیکان از قید جسم رها می‌گردند، اما فرومایگان را چنین منزلتی نشاید؛ از این رو گرفتار تناسخ شده، به صورت حیوانی در می‌آیند (راداکریشن، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۱۷). با این حال یکی از مهم‌ترین سرچشمه‌های این تفکر، در فرهنگ، فکر و فلسفه هند است. هندیان عصر ودایی در مقابل جهان دیگر، به این جهان دلبسته بودند. این مسئله در دعاهای مستمر آنان برای زندگی دراز و نعمات آن و توصیف این جهان به‌عنوان «گرامی‌ترین» یا «جهان جاودانگی» آشکار (همان، ص ۴۳) و در آثاری مانند اوپانیشادها (اوپانیشادها، ۱۳۵۶، صص ۷۸-۸۰ و ۱۰۱-۱۰۲) نیز انگاره تناسخ باوری به خوبی مشهود است (ر.ک: ویسی، زمستان ۱۳۸۶، صص ۳۲۴-۳۵۲ / نجاتی، زمستان ۱۳۸۹، ص ۱۱۵).

گونه‌شناسی تناسخ

برای تناسخ صور و گونه‌های مختلفی بیان شده است. یکی از تقسیمات آن از صدرالمآلهین است. او تناسخ را به دو قسم ملکوتی و مَلکی به شرح زیر تقسیم می‌کند:

تناسخ ملکوتی

مراد *صدر* از تناسخ و به عبارت دیگر مسخ ملکوتی و باطنی، نه مهاجرت و انتقال نفس از بدن مادی به بدن مادی دیگر، بلکه تحول و دگرگونی نفس انسانی از طریق افعال و ملکات اکتسابی است. به نظر وی این قسم تناسخ از نظر علمی و فلسفی کاملاً پذیرفتنی است و متون دینی نیز به خوبی بر آن دلالت دارند. او مسخ یا تحول و انقلاب نفس را بر دو قسم متعالی و متدانی توصیف کرده، هر یک را نیز به لحاظ ظهور و بروز دو گونه می‌داند: الف) مسخ باطنی محض، یعنی بدون تغییر صورت و کالبد ظاهری؛ ۲) مسخ باطنی غیرمحض یا همراه با تغییر صورت.

در قسم اول اثری از صورت مسخ شده در ظاهر آشکار نمی‌گردد و مسخ‌شدگان باطنی به صورت انسان مشاهده می‌شوند؛ درحالی که در باطن خویش موجود دیگری مانند فرشتگان یا شیاطین و حیوانات هستند. *صدرالمآلهین* این قسم را شاهد و گواه بر صحت گفتار پیامبر اکرم ﷺ درباره گروهی از منافقان در امت خویش دانسته که فرمود ایشان در آشکار برادران و دوستداران شما و در باطن دشمنان شما، زبان و گفتارشان از عسل شیرین تر و دل‌هایشان گرگسان و خون‌خوار است، آنان برای فریب مردم و نشان دادن نرمی و شفقت، لباس میش بر قامت خویش می‌پوشند و خویشتن را میش-وش نرم و رئوف و بی‌خطر جلوه می‌دهند.

در گونه دوم باطن انسان مسخ شده در صورت ظاهری وی اثر می‌کند. این گونه مسخ به علت طغیان و غلبه قوه نفسانیه است و طبق آیات قرآنی در طایفه بنی اسرائیل روی داده است؛ چنان که خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید: «وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ» (مائده: ۶۰)* و نیز می‌فرماید: «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (بقره: ۶۵)** این قسم را به جای «بازتن‌یابی» می‌توان «بازتن‌سازی» یا «بازتن‌زایی» نام نهاد.

مسخ باطن همراه با تغییر صورت ظاهر و به عبارت دیگر تجسم یافتن ملکات

* و برخی از آنان را به صورت بوزینه و خوک درآورد.

** به شکل بوزینگانی رانده شده و خوار شوید.

نفس و محشورشیدن آن بر صور ملکات حسنه یا رذیله در سرای آخرت تحقق فراگیری دارد و این همان «تجسم اعمال» است که از شرع مطهر رسیده است. صدر/ بین معاد جسمانی و تناسخ ملکی فرق نهاده، تاکید می‌کند که حشر و بعث انسان‌ها در ابدان ویژه اخروی است و این تناسخ به معنای انتقال به ابدان پیش ساخته نیست، بلکه بدن‌های اخروی فیض جدید حق است (صدرالمآلهین شیرازی، ۱۳۸۲، صص ۳۱۹-۳۲۰/ همو، ۱۹۸۱، ج ۹، صص ۳-۷/ سبزواری، ۱۳۸۳، صص ۳۷۴ و ۴۱۶/ سجادی، ۱۳۷۹، صص ۱۶۵-۱۶۸).

تناسخ ملکی

منظور از تناسخ ملکی همان کاربرد رایج است؛ یعنی اینکه نفس با رهاکردن بدن مادی نخستین به بدن مادی دیگری وارد شود. تناسخ ملکی را به لحاظ تداوم و پایایی به دو قسم مطلق یا نامحدود و تناسخ محدود تقسیم کرده‌اند. مراد از گونه اول تداوم تناسخ تا بی‌نهایت و انتهایناپذیری آن است. گونه دوم انتهاپذیر است؛ چنان‌که برخی از تناسخ‌باوران برآن‌اند که نفس ناطقه پس از کامل شدن و به‌فعلیت رسیدن، همه قوای آن از گردونه تناسخ رها شده (ر.ک: سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۲۱۸ و ج ۳، صص ۷۴)، بدون تعلق به بدن ادامه حیات خواهد داد.

تناسخ ملکی، اعم از اینکه محدود فرض شود یا نامحدود، از جهتی به سه قسم تناسخ صعودی، تناسخ همگن و تناسخ نزولی تقسیم می‌شود:

الف) مراد از تناسخ صعودی انتقال نفس از کالبد موجودی فروتر به بدن موجودی برتر مانند انتقال از حیوان به انسان است.

ب) تناسخ همگن انتقال نفس از کالبدی به کالبد موجودی هم‌رتبه مانند انسان به انسان است.

ج) تناسخ نزولی انتقال از کالبد موجودی فراتر به فروتر مانند انسان به حیوان است. برای هر یک از سه قسم یادشده زیرگونه‌هایی تصویر شده است. یکی از تقسیمات

رایج که ترکیبی از تناسخ همگن و نزولی برای انسان است، به شرح زیر می‌باشد:

۱. نسخ- یعنی انتقال نفس آدمی به کالبد انسانی دیگر؛
۲. مسخ- یعنی انتقال نفس آدمی به بدن حیوان؛
۳. رسخ- یعنی انتقال نفس آدمی به پیکر گیاه؛
۴. فسخ- یعنی انتقال نفس آدمی به جسم جمادی (ایچی، [بی‌تا]، ص ۳۷۴).*

استحاله تناسخ

در حکمت اسلامی براهین مختلفی بر بطلان تناسخ ملکی اقامه شده است. بعضی از این براهین گونه‌های خاصی از تناسخ ملکی را شامل شده^{**} و برخی همه گونه‌های آن را نشانه می‌رود. از جمله براهین عام، استدلال *ابن‌سینا* با مختصر تغییراتی به شرح زیر است:

الف) هر بدنی، بدون استثنا، با تحقق مزاج ماده‌اش، استحقاق پیدایش نفسی خاص و متناسب با آن را می‌یابد.

ب) اگر تناسخی رخ دهد، بدن واحد دارای دو نفس خواهد شد: یکی نفس پدیدآمده از تحقق مزاج ماده (نفس محدث) و دیگری نفس تناسخ‌یافته (نفس متناسخ).

ج) هر حیوانی از نفس خود آگاه است و آن را یگانه می‌یابد، پس:

د) اگر نفس دیگری وجود داشته باشد که حیوان از آن ناآگاه است، نفس او نخواهد بود، پس:

ه) تناسخ به‌طور کلی باطل است (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۳۱۹ و ۱۳۷۹، ص ۲۹).

براهین دیگری نیز در این زمینه اقامه شده که نیازی به بحث و تطویل درباره آنها نیست؛ لکن از همه مهم‌تر استدلال *ملاصدرا* با تکیه بر *جسمانیة‌الحدوث* بودن نفس و تعلق ذاتی و ترکیب طبیعی و اتحادی نفس و بدن است. او بر استحاله همه اقسام

* گونه‌های دیگری از تناسخ در اندیشه‌های *سهروردی* مطرح شده که به جهت عدم تناسب با بحث حاضر از ذکر آنها خودداری می‌شود.

** در این مبحث به جهت رعایت اختصار از بیان براهین خاص خودداری و تنها به ذکر دو برهان عام بسنده می‌شود.

تناسخ ملکی چنین استدلال می‌کند:

الف) تعلق نفس به بدن، تعلق ذاتی است؛ در نتیجه ترکیب نفس و بدن، ترکیبی اتحادی و طبیعی است، نه ترکیب انضمامی و صناعی؛ یعنی هر دو به یک وجود موجودند.

ب) نفس و بدن در آغاز پیدایش، نسبت به همه کمالات خود بالقوه‌اند و دوشادوش یکدیگر رو به کمال و فعلیت داشته و در حرکت و سیلان‌اند؛ پس:

ج) تا زمانی که نفس به بدن عنصری تعلق دارد، درجات قوه و فعلیت او متناسب با درجات قوه و فعلیت بدن خاص اوست؛

د) هر نفسی در مدت حیات دنیوی‌اش با افعال و اعمال خود به فعلیت می‌رسد؛ از این رو سقوط آن به حد قوه محض محال است. پس:

ه) اگر نفس پس از مفارقت از بدن بخواهد به بدن دیگری در مرتبه جنینی و مثل آن تعلق بگیرد، ناگزیر بدن در مرتبه قوه و نفس در مرتبه فعلیت خواهد بود.

و) ترکیب اتحادی بین دو موجود بالقوه و بالفعل محال است؛ زیرا لازمه‌اش این است که چیزی در عین حال که بالفعل است، بالقوه باشد و بالعکس، پس:

ز) ترکیب نفس و بدن خارجی محال است؛ زیرا لازمه‌اش بالفعل بودن نفس در عین بالقوه بودن آن است و بالعکس (صدر المتألهین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۲-۳/رک: دیوانی، ۱۳۷۶، ص ۱۵۳ - ۱۷۲/ سبحانی، ۱۳۶۰، ج ۹، صص ۱۶۱ و ۱۹۰ به بعد).

دلایل تناسخ‌گرایان و نقد آن

به رغم آنکه تناسخ ملکی به لحاظ نظری دارای اشکالاتی بنیادین است، تناسخ‌گرایان به گونه‌های مختلفی در پی اثبات دیدگاه خود برآمده‌اند. دلایلی که در این باره مورد استناد قرار گرفته، فارغ از اینکه در پی اثبات کدامین گونه از تناسخ است، به سه قسم «متافیزیکی»، «تجربی» و «الهیاتی» تقسیم شده است (Smart, 1967, p.332). همه این دلایل به گونه‌های مختلفی قابل نقد و فاقد اعتبار است. اکنون به جهت رعایت اختصار به

بررسی و نقد اهم دلایل تجربی که عمدتاً در دوره جدید مطرح شده است، می‌پردازیم:

یکم. خاطرات زندگی پیشین

از دلایلی که تناسخیان بدان تمسک می‌جویند، وجود خاطراتی از زندگی پیشین است. این خاطرات به دو صورت مطرح شده است: الف) کسانی که مدعی‌اند به صورت معمول این خاطرات را دارند؛ برای نمونه تاکر (Tucker) دختری را یاد می‌کند که مدعی است قبلاً در شهری دیگر می‌زیسته و خاطراتی از آن به یاد دارد (Tucker, 2007, p.545). نیز از دختری یاد شده است که در کودکی جهان را ترک گفته، چند سال بعد مادرش دختر دیگری به دنیا آورد که بدون آموزش دیگران اسباب‌بازی‌های خواهر در گذشته‌اش را با نامشان می‌شناخت و به نظر می‌رسد همو بازایی شده است (Hardo, 2008, pp.5-8؛ ب) از طریق هیپنوتیزم (خواب مغناطیسی) (See: Cunningham, August 2009, pp.33-39).

نقد

تحقیقات انجام‌شده در این باره اشکالات متعددی را آشکار می‌سازد که با توجه به آنها هرگز نمی‌توان از پنداره تناسخ به عنوان نظریه‌ای علمی و مبتنی بر تحقیق تجربی یاد کرد. برخی از اشکالات یادشده عبارت است از:

یک. تعداد زیادی از این افراد دچار توهم شده و آنچه را در کودکی یا شرایط خاص دیگری از این و آن شنیده یا ذهنشان تصویرسازی نموده، تجربه‌های واقعی در حیات پیشین خودانگاشته، در مواردی نیز احتمال فریبکاری آنان وجود دارد.

دو. برای تکیه بر خاطرات این افراد به عنوان دلیلی بر تناسخ، باید صرف خاطرات را معیار وحدت هویت شخصی بگیریم. منظور از معیار وحدت هویت شخصی این است که هر کسی به عنوان یک فرد، با چه ملاکی خود را غیر از دیگری می‌داند. حال اینکه صرف خاطرات را معیار وحدت هویت شخصی انگاشتن

از جهاتی مورد مناقشه واقع شده که اکنون مجال بحث تفصیلی آن نیست؛ لیکن نکاتی چند در این باره شایان گفتن است:

۱. این معیار نیز به شروطی وابسته است مانند: الف) وضوح و تمایز خاطرات؛ ب) واقعی بودن خاطرات؛ ج) وجود شاهدانی که واقعی بودن آن خاطرات را تأیید کنند. این در حالی است که اولاً دعاوی بعضی افراد مبنی بر یادآوری زندگی سابق خود از وضوح و تمایز لازم برای قطعی و یقینی شمردن آنها برخوردار نیست؛ د) شرایط تحقیق‌پذیری آنها نیز مخدوش است؛ حتی با فرض وجود شاهدان، احتمال اینکه مدعی خاطرات در ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم، این اطلاعات را از آنان گرفته باشد، وجود دارد.

۲. معیار فوق بر فرض پذیرش تنها با مبانی تناسخ‌باورانی سازگار می‌افتد که معتقد به روح به مثابه جوهری مستقل از جسم باشند؛ زیرا در نقل خاطرات، فرض بر این است که جسم پیشین از میان رفته یا در خاک آرمیده و اکنون بدن دیگری آن خاطره‌ها را حمل می‌کند. پس چیزی که حامل آنها است (نفس)، باید از بدن گذشته به بدن جدید منتقل شده باشد؛ این در حالی است که برخی از تناسخیان مانند بودایی‌ها منکر وجود چنین موجودی هستند (Smart, 1967, p.331) و ناگزیر حداقل این گروه نمی‌توانند به دلیل خاطرات تمسک جویند.

۳. چرا از میان میلیاردها انسان تنها عده بسیار محدود و انگشت‌شماری مدعی‌اند که خاطراتی از حیات پیشین را به یاد می‌آورند؟ کدامین موازین منطقی و علمی اجازه می‌دهد این مقدار خاطرات ادعایی نادر را که فقط برخی از باورمندان آن در هند ادعا کرده و حتی در میان آنان نیز بسیار نادر بوده و با ابهامات و اما و اگرهای فراوانی روبه‌روست، دلیل بر یک اصل اساسی در نظام خلقت انگاشت؟ آیا نمی‌توان به جای آن، بیگانگی میلیاردها انسان با چنین خاطراتی را دلیل بر موهوم بودن آنها شمرد؟

در برابر این اشکال برخی بر آن شده‌اند که به خاطر آوردن گذشته مشروط به رسیدن به مراتب والای معنوی است؛ لیکن در اینجا اشکالات چندی رخ می‌نماید:

الف) اگر این خاطرات تجربه‌های زیست هر انسانی در مراحل پیشین حیات

است، بر اساس چه توجیهی یادآوری آن نیازمند سلوک معنوی و رسیدن به مراتب بالای معنوی باشد؟

ب) بسیاری از کسانی که در حد اعلای معنویت بوده‌اند، مانند پیامبران و اولیای الهی هرگز چنین مدعیاتی نداشته‌اند.

ج) هیچ دلیلی در دست نیست که مدعیان این خاطرات همه به لحاظ معنوی انسان‌های بلندمرتبه بوده‌اند.

د) اگر به خاطر آوردن گذشته مشروط به رسیدن به مراتب بالای معنوی و مخصوص انسان‌های ویژه باشد، دیگر نمی‌توان از آن به مثابه دلیلی تجربی سخن گفت؛ زیرا امکان تجربه یک موقعیت برای همه انسان‌ها شرط لازم تجربی قلمداد کردن آن است.

۴. امروزه حیطه‌ای از روان‌شناسی به حافظه دروغین (False memory) اختصاص دارد. یافته‌های اخیر روان‌شناسان نشان می‌دهد که افراد می‌توانند با استفاده از داده‌ها و تجربه‌های خود به بازسازی اموری بپردازند که هرچند واقعیت ندارند، ولی فرد آنها را امور واقعی تلقی می‌کند (جهت آگاهی بیشتر، ر.ک: کاظمی پشت‌پری و دیگران، ۱۳۹۳). کریپتومنسیا معتقد است این اطلاعات می‌تواند از منابع بسیار متنوعی نظیر تلویزیون، کتاب، سخنرانی و هر آنچه از اطراف خود می‌شنویم و می‌بینیم گردآوری شده باشد. در شرایط عادی، این اطلاعات بازخوانی نمی‌شود؛ اما گاه این خاطرات که کاملاً در ضمیر ناخودآگاه پنهان مانده است، به صورت ناخواسته و بدون اراده قبلی احیا می‌شود و گاه این بازخوانی به صورت بسیار گیج‌کننده‌ای ظاهر می‌شود؛ زیرا خاستگاه آن کاملاً به فراموشی سپرده شده است (Harris, 1986, p.19/ جهت آگاهی بیشتر، ر.ک: نادر شکراللهی، تابستان ۱۳۸۸، ص ۸۱-۹۸).

۵. مشکل فوق در هیپنوتیزم بارزتر است؛ زیرا:

الف) وقتی از سوژه (خواب‌رونده) خواسته می‌شود به زندگی‌های پیشین خود برگردد، او بنا به خصوصیات روانی و مشکلات و حتی آرزوهای ناخودآگاهش نفرت‌هایی که دارد، برای خود سناریویی را طراحی کرده، آن را آب و تاب

می‌بخشد. ممکن است همه داستانی که سوژه در حالت هیپنوتیزم می‌گوید، ساخته و پرداخته ذهن و تھی از واقعیت باشد.
(ب) تحقیقات نشان می‌دهد برخی دوشخصیتی و دارای سندروم خاطرات غلط بوده، حتی ممکن است در حین خواب‌وارگی دروغ‌بافی کنند (See: Cunningham, 2009, pp.62-70).

(ج) در هیپنوتیزم خواب‌واره‌گر (هیپنوتیزور) می‌تواند جانشین اراده و تصمیم سوژه شود و خواب رونده کاملاً تسلیم اراده او گردد. در واقع غالب حرکاتی که از سوژه سر می‌زند و سخنانی که بر زبان می‌راند، چیزی جز تلقینات عامل نیست؛ بنابراین اگر مثلاً سوژه به یک زبان خارجی که قبلاً آشنایی نداشته سخن می‌گوید، دلیل بر تناسخ و یادگیری آن در حیات پیشین نیست، بلکه می‌تواند ناشی از القانات خواب‌واره‌گر یا عوامل دیگری باشد.

دوم. صحنه‌های تکراری نما

تناسخیان برآن‌اند که صحنه‌های تکراری‌نما، یعنی اینکه بعضی اشخاص، مکان‌ها یا منظره‌ها برای کسی آشنا به نظر برسد، بی‌آنکه پیش از این آنها را دیده باشد، یادآور حیات پیشین و نشان‌دهنده آن است که او در زندگی دیگری با آن اشخاص یا در آن مکان‌ها بوده و تجربه‌ای از آنها داشته است.

نقد

این بیان اگرچه مختصر تفاوتی با دلیل پیشین دارد، بسیار به آن نزدیک است و غالب اشکالاتی که درباره آن مطرح شد، بر این گمانه نیز وارد است و نیازی به تکرار نیست. آنچه اکنون شایان تأکید و گفت است اینکه:

۱. چنان‌که گذشت، امکان تجربه یک موقعیت برای همه انسان‌ها شرط لازم تجربی‌انگاشتن آن است و در اینجا امکان تجربه تکرار صحنه‌ها به‌طور واضح و متمایز منفی است.

۲. از نظر علمی، زمانی می‌توان چیزی را تبیین پدیده‌ای انگاشت که اولاً آن چیز دچار اشکال ثبوتی نباشد؛ ثانیاً برای پدیده مورد نظر هیچ‌گونه تبیین بدیل یا احتمال دیگری وجود نداشته باشد؛ ثالثاً قراین کافی برای تبیین مورد نظر وجود داشته باشد؛ درحالی‌که افزون بر مانع ثبوتی به دلیل استحاله تناسخ، در این گونه مسائل احتمالات متعدد و امکان تبیین‌های دیگر وجود دارد؛ برای مثال بر اساس آنچه در باب حافظه دروغین گفته آمد، این تصورات می‌تواند مصداقی از تصویرسازی ذهنی و بازسازی اموری باشد که هرچند واقعیت ندارند، فرد آنها را امور واقعی تلقی می‌کند (جهت آگاهی بیشتر، ر.ک: کاظمی پشت‌پری و دیگران، ۱۳۹۳).

۳. برخی برآن‌اند که از نظر علمی ژن‌های انسان نه تنها حامل ویژگی‌های فیزیکی، بلکه واسطه انتقال عواطف، احساسات، علاقه‌ها و نفرت‌ها، توانش‌ها، مهارت‌ها، نبوغ، ترس‌ها و چه بسا خاطرات نیاکان، حتی نیاکان دورند (Stevenson, 2007, p.244)؛ بنابراین غالب تجربه‌های مورد استناد تناسخیان از طریق بررسی‌های ژنتیک مردود و ناشی از وراثت ژنتیک شناخته می‌شود. در عین حال به نظر می‌رسد داده‌های علمی در این زمینه هنوز در حد قابل اتکا و استنادی نیست و همچنان نیاز به تحقیقات و شواهد بیشتری دارد.

سوم. نبوغ و استعدادهاى غریزی

برخی مانند استیونسن (Stevenson) برآن‌اند که استعدادهاى غریزی نوزادان، به‌ویژه کودکان نابغه دلیل بر آن است که آنان در زمان و مکان دیگری این امور را آموخته و در زندگی جدید بروز می‌دهند (See: Stevenson, 1977, p.322). از این زمره می‌شمارند مونتسارت را که آهنگ‌سازی را از خردسالی آغاز کرد.

نقد

در آغاز شایان توجه است که نبوغ تعریف روشن و مورد اتفاقی ندارد. در منابع روان‌شناختی کسانی که از هوشبهر (IQ) بین ۱۲۰-۱۸۰ برخوردار باشند به عنوان تیزهوشان، خلاقان، نوابع، سرآمدان و از کودکان استثنایی شناخته می‌شوند (جهت آگاهی بیشتر، ر.ک: افروز، ۱۳۸۸، ص ۱۲۲-۱۲۶ / هالاهان و کافمن، ۱۳۸۶، ص ۶۰۳-۶۰۷).

چنان‌که گذشت، از نظر علمی آن‌گاه می‌توانیم پدیده‌ای را دلیل بر واقعیتی مقدم بر آن بینگاریم که دارای شرایط سه‌گانه پیش‌گفته باشد؛ درحالی‌که هیچ‌یک از آنها در این رابطه موجود نیست و در دانش‌هایی چون زیست‌شناسی و روان‌شناسی تبیین‌های دیگری همچون عوامل ژنتیکی، وراثتی و محیطی در این‌باره ارائه شده (ر.ک: هالاهان و کافمن، ۱۳۸۶، ص ۶۰۷-۶۱۵) و فرض تناسخ نه تنها تبیین انحصاری نیست، بلکه از نظر علمی کمترین اعتباری نداشته و از نظر فلسفی هم دچار اشکالاتی است که پیش‌تر بیان شد.

۴۹

تجربیت

نظریات
روانشناسی
با آن
مورد

چهارم. مهارت‌های ناآموخته

به ادعای برخی کسانی بدون آموزش دیدن توانایی‌های خاصی از خود بروز می‌دهند؛ برای مثال ادعا شده است زنی بدون آموختن زبان آلمانی بدان سخن گفته و چون آن را در این دوره از حیات خود نیاموخته، لاجرم باید در دوره‌ای پیشین فراگرفته باشد (See: Cunningham, August 2009, p.75).

نقد

۱. آنچه در این موارد ادعا شده چنان نادر است که توسط هیچ نهاد معتبر علمی تایید نشده و نه تنها از نظر علمی چیزی را اثبات نمی‌کند، بلکه ندرت بیش از حد آن مانع تحقیق‌پذیری تجربی آن است.

۲. برخی از آگاهی‌ها و توانایی‌ها لزوماً وابسته به گذراندن دوره‌های آموزشی و

کارورزی شخصی نبوده و آنچه در پیرامون انسان می‌گذرد، آرام‌آرام فرد را آشنا ساخته و مراتبی از مهارت و توانمندی را در او ایجاد می‌کند. این مسئله به‌گونه‌ای است که در مواردی فضای پیرامونی دوران جنینی نیز می‌تواند در آن مؤثر بوده و شخص اطلاعاتی را در آن دوره دریافت کند و پس از تولد در شرایط مناسب بروز دهد.

۳. چنان‌که پیش‌تر نیز بیان شد، بر اساس برخی نظریات علمی، ژن‌های انسان حامل پاره‌ای توانش‌ها و مهارت‌ها از نیاکان دورند (See: Stevenson, 2007, p.244).

۴. آنچه در این نمونه و دیگر فقرات ادعا شده است، به‌گونه‌های بدیل دیگری نیز تبیین پذیرند؛ یعنی غیر از تبیین‌های علمی مانند تبیین ژنتیک، روان‌شناختی و... از طریق فراروان‌شناختی، فلسفی، عرفانی و مذهبی مثلاً از طریق تأثیر عوامل فرامادی مؤثر در کاروبار جهان مانند فرشتگان، ارواح و... قابل توضیح و تبیین‌اند، بدون آنکه سر از تناسخ درآورد.

پنجم. ترس‌های بی‌جا

استیونسن بر آن است ترس‌هایی که عوامل آن در زندگی فعلی شخص وجود ندارد، مانند ترس از آب و... از زندگی پیشین است؛ چراکه اساساً ترس پدیده‌ای مبتنی بر تجربه است (See: Stevenson, 2007, p.243).

نقد

۱. اصل ابتدای انحصاری ترس بر تجربه، محل تردید است؛ به‌ویژه ترس مرضی و غیرعادی می‌تواند ناشی از عوامل متعددی چون نارسایی‌های تن کارکردشناختی، ضعف نفس و... باشد.

۲. تجربه اعم از تجربه‌های شخصی و غیرشخصی است. بسیاری انسان‌ها از اموری می‌ترسند که توسط دیگران تجربه و چه بسا با واسطه‌های زیادی و در فواصل دوری برای آنها بازگو شده و بدین طریق در آنها ایجاد وحشت می‌کند.

۳. چنان‌که پیش‌تر گذشت، ترس نیز مانند برخی از دیگر پدیده‌های روانی می‌تواند از طریق وراثت از نیاکان منتقل شود؛ بنابراین بر فرض ابتدای ترس بر تجربه، می‌تواند بر تجربه نیاکان متکی باشد (Stevenson, 2007, p.244).

ششم. کارکردهای مثبت

برخی در تأیید تناسخ‌باوری برآن‌اند که گمانه تناسخ آثار مثبت قابل‌توجهی دارد. اهم این نتایج عبارت است از:

الف) کارکرد اصلاحی و تربیتی؛ گفته شده است که تناسخ امکان تحقق کامل استعدادها و شکوفایی کامل فرد را فراهم می‌کند؛ زیرا اگر انسان بارها فرصت داشته باشد تا به دنیا بیاید، می‌تواند ظرفیت‌های مختلف خود را به کمال برساند.

ب) کارکرد درمانی؛ شماری برآن‌اند که برخی از بیماری‌ها، به‌ویژه بیماری‌های روانی ریشه در حیات پیشین دارد و چنانچه از طریق هیپنوتیزم ریشه‌های آن در دوره‌های گذشته شناسایی شود، بهتر می‌توان به درمان آنها پرداخت (See: Bowman, 2010, pp.39-58).

نقد

این فرض با اشکالاتی روبه‌روست؛ از جمله:

۱. بر فرض چنین فایده‌ای وجود داشته باشد، صرف وجود فایده، قوت استدلالی یک نظریه را تأمین نمی‌کند و مفیدبودن دلیل بر تحقق‌داشتن نیست. آن هم در مثل چنین نظریه‌ای که با نقدهایی بنیادین از جمله مشکل وحدت هویت شخصی و استحاله ثبوتی روبه‌روست.
۲. تکرارپذیری حیات در این جهان کارکرد دوگانه دارد و همان‌طور که هر فردی در حیات پسین می‌تواند به اصلاح گذشته بپردازد، با اختیاری که دارد، همچنین می‌تواند گذشته‌های صالح را تباہ سازد یا راه گذشته را هرچه

بوده، حتی اگر در راه فساد و تباهی بوده است، ادامه دهد؛ بنابراین گردونه تناسخ اگر تا بی‌نهایت هم ادامه یابد، شمشیر دولبه است و می‌تواند راهگشای فسادپیشگی و تداوم بخش همیشگی تباهی‌ها باشد.

۳. تناسخ نه تنها کارکرد دوگانه دارد، بلکه از منظر تربیتی کارکرد آن منفی است. پنداره تناسخ زمینه‌ساز تأخیر و سستی در اصلاح خویشتن است؛ زیرا بر اساس این گمانه فرصت اصلاح منحصر به این دوره از حیات نیست و هر کس می‌تواند آن را تا حیات یا حیات‌هایی دیگر فرونهد؛ بنابراین لزومی ندارد که فرصت این زندگی را غنیمت شمرده و در مسیر اصلاح و اكمال نفس شتاب به خرج داد؛ بلکه همواره می‌توان آن را به حیاتی این‌جهانی دیگری واگذار کرد.

۴. در کارکرد درمانی اولاً اصل تناسخ و ریشه‌داشتن پاره‌ای از بیماری‌ها در حیات پیشین مفروض انگاشته شده؛ درحالی‌که اصل آن محل اشکال و فاقد هرگونه پشتوانه نظری و علمی است و استدلال به آن برای اثبات تناسخ مبتلا به دور است؛ ثانیاً نتیجه نیز صرفاً یک احتمال است و هیچ پشتوانه‌ای ندارد؛ بلکه اساساً هنوز هیپنوتیزم به عنوان یک روش اصلی درمان قابل اعتماد در جوامع علمی پذیرفته نشده و در حد یک مکمل به جهت امکان تلقین‌های ذهنی و روانی از آن استفاده می‌شود (See: Baker, 1999, p.1159).

رابطه تناسخ و حیات اخروی

در نسبت تناسخ با حیات اخروی نکات و دیدگاه‌های چندی مطرح است که به‌اختصار اهم آنها را بررسی‌ده و درنهایت دیدگاه مختار را روشن خواهیم ساخت

۱. نفی فلسفه معاد

یکی از پنداره‌های قابل طرح در باب نسبت تناسخ و معاد این است که گمانه تناسخ فلسفه معاد را زیر سؤال برده، جایی برای آن باقی نمی‌گذارد. توضیح اینکه معادباوری مبتنی بر این دیدگاه است که این جهان ظرفیت کافی برای برقراری عدالت و سزادهی برخی بدکاران را ندارد. در این جهان چگونه می‌توان کسی را که به هزاران نفر ستم روا داشته و حقوق بسیاری از مردم را تباه کرده و شمار زیادی را از رسیدن به کمال شایسته بازداشته است، کیفر داد؟ کسی که در این دنیا فقط یک نفر را کشته و حیات او را از بین برده، به سزای آن کشته می‌شود؛ اما با کسی که صدها نفر را قتل عام کرده است، چه می‌توان کرد؟ آیا به صرف کشته شدن او داد آنان گرفته می‌شود؟ هرگز! بنابراین عدل خداوندی ایجاب می‌کند که در پی جهان طبیعت عالمی دیگر و نظامی وجود داشته باشد که در آن عدل و داد به‌طور کامل بر پا و حساب همگان تسویه گردد، داد ستمدیدگان و رنج کشیدگان از گردنکشان و ستمکاران گرفته و فاسدان به پاداش کردار تباهشان برسند و حساب پاکان از بدکاران جدا شود.

این در حالی است که خداوند می‌تواند از طریق تناسخ در همین دنیا این کار را انجام دهد؛ برای مثال کسی که ده نفر را کشته است، با ده بار در گردونه تناسخ قرارگرفتن و هر بار اعدام شدن به کیفر اعمالش می‌رسد.

نقد

گمانه فوق از جهات مختلفی آسیب‌مند است و پنداره تناسخ هرگز بر اساس تبیینی که گذشت، نمی‌تواند فلسفه معاد را نفی کند؛ زیرا:

الف) اگرچه عدل الهی و محدودیت این جهان برای اجرای عدالت تام یکی از دلایل و حکمت‌های حیات واپسین است، تنها فلسفه و حکمت آن نیست تا گمان رود در فرض امکان سزادهی در این جهان دیگر جایی برای حیات واپسین نخواهد بود. معاد و حیات پس مرگ حکمت‌های متعددی دارد که هر یک به‌تنهایی برای ایجاب آن

کافی است؛ حتی اگر مسئله اجرای کامل عدالت در این جهان ممکن می‌بود (جهت آگاهی بیشتر در این زمینه، ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۱۳۵-۱۷۸).

ب) حتی با صرف نظر از استحاله تناسخ ملکی، سزادهی کامل اعمال در این دنیا حتی با وجود تناسخ ممکن نیست؛ زیرا تکرارپذیری جرم در این جهان مانع ثمردهی تناسخ است؛ برای مثال اگر در فرض مطرح شده کسی که ده نفر را کشته است، ده بار یا بیشتر در گردونه تناسخ قرار گیرد، ولی هر بار باز کسانی را به قتل برساند، او هرگز به کیفر اعمالش نخواهد رسید؛ حتی اگر گردونه تناسخ تا بی‌نهایت ادامه یابد. بنابراین عالم دیگری لازم است متفاوت با این عالم که در آن نظام زندگی، حدود اختیار و کنش‌های انسان و چگونگی برخورد با آن تفاوت‌هایی اساسی داشته باشد و سرای آخرت این‌گونه است.

ج) کسانی که قائل‌اند روح بعد از این بدن به بدن‌های دیگر تعلق می‌گیرد که یا متنعم است یا معذب، باید بدانند که روح در عالم طبیعت هر نوع حیاتی داشته باشد، نمی‌تواند عالمش، عالم جزا باشد؛ زیرا این جهان دار تکلیف و آزمایش است؛ پس اگر نعمت جدیدی به او رسیده است، در برابر آن مسئول بوده، باید شاکر باشد و اگر گرفتار نعمتی است در برابر آن مسئول بوده باید صابر باشد؛ یعنی باز هم تکلیف است؛ از این رو معتقدان به تناسخ نمی‌توانند جزا را با تناسخ تبیین کنند (همو، ۱۳۷۹، ج ۷ ص ۱۳۱).

۲. این همانی معاد جسمانی و تناسخ

کسانی گمان کرده‌اند که معاد جسمانی یعنی اینکه روح دوباره به بدن بازگردد و با آن متحد شود و این مستلزم تناسخ است (ر.ک: تنکابنی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۹۴)؛ بنابراین این دو یک چیزند یا باید استحاله تناسخ را انکار کرد، یا معاد جسمانی را.

نقد

در رابطه با معاد جسمانی باید روشن شود که آیا جسم و بدن معاد، همان جسم و بدن مادی دنیایی است یا بدنی اخروی؟ در این باره توجه به چند نکته راهگشا است:

الف) معاد به معنای عود به قرب مبدأ است، نه رجوع به دنیا به نحو تناسخ یا غیر آن (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۴۷). توضیح اینکه نفس انسان پس از مفارقت از بدن، دگر بار به بدن تعلق یافته، با آن متحد می‌گردد. اکنون سؤال این است که در تعلق دوم، آیا بدن جدیدی مطرح است یا نفس به همان بدن سابق خود متعلق می‌شود؟ در اینجا سه فرض مطرح است:

۱. نفس به بدن مادی جدیدی تعلق یابد. این فرض تناسخ است و عقلاً محال می‌باشد.
۲. نفس به بدن مادی دنیایی خود با حفظ خصوصیت مادی اش تعلق یابد. این فرض نیز محال است؛ زیرا در این صورت حقیقت معاد، دنیای مجدد یا تکرار دنیا خواهد شد و همان ویژگی‌ها و لوازمی چون احکام تکلیفی و وضعی را به همراه خواهد داشت که نه عقل آن را می‌پذیرد، نه نقل و نتیجه‌ای جز تبدیل موجود مجرد به مادی نخواهد داشت. آیاتی از قرآن مجید نیز که بیانگر معاد جسمانی است، گویای این حقیقت است که جسم انسان باید تابع مقررات و شرایط آخرتی باشد؛ گرچه بشر همه زوایا و راز و اسرار آن را تفصیلاً نمی‌داند؛ بنابراین در معاد جسمانی جسم متناسب با نظام آخرت مراد و هدف آیات است (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۱۷۷).
۳. نفس با بدن خود که خصوصیتی متناسب با حیات اخروی یافته، برانگیخته شود.* چنین فرضی نه تناسخ است و نه مانع عقلی دیگری دارد. حقیقت معاد با حفظ نفس و همان بدن قبلی، رجوع به خدای سبحان در آخرت، با همه ویژگی‌ها و لوازم حیات اخروی است؛ زیرا همه پایه‌های دنیا برچیده شده و دنیایی وجود ندارد تا کسی دوباره به دنیا برگردد و همان احکام تکلیفی و وضعی را به همراه داشته باشد (همو، ۱۳۷۹، ج ۱۵، ص ۳۳۱).

* این فرض اعم از آن است که بدن اخروی گسسته از بدن مادی و انشای مستقل نفس باشد یا تبدیل یافته بدن مادی دنیایی و تحول آن به بدنی مناسب نشئه آخرت باشد.

۳. چندگونگی نسبت‌ها

- گونه‌های مختلف تناسخ نسبت یکسانی با معاد و حیات اخروی ندارند. توضیح اینکه:
۱. چنان‌که پیش‌تر گفته آمد، تناسخ ملکوتی هیچ تعاندی با معاد ندارد و خللی در معادباوری پدید نمی‌آورد، بلکه خود نوعی تبیین و توضیح از حیات جاوید آخرت می‌باشد.
 ۲. تناسخ ملکی مطلق و نامحدود، چه به نحو صعودی باشد یا نزولی یا همگن، در نقطه مقابل معاد قرار گرفته است و با پذیرش آن، دیگر نمی‌توان سرای آخرت را باور داشت؛ زیرا در این گمانه، انسان پیوسته در حال بازگشت به همین دنیای مادی است و همواره به جهانی باز می‌گردد که در آن زندگی را از سر گرفته و آغاز کرده است و دیگر مجالی برای آخرت نیست؛ بنابراین عمده‌ترین تنافی بین معادباوری و تناسخ‌گرایی ملکی مطلق است و این تنافی به هیچ‌روی زدودنی نیست.
 ۳. تناسخ ملکی محدود می‌تواند در نقطه مقابل معاد جسمانی به شمار آید، نه معاد روحانی محض؛ زیرا آنچه از ظاهر سخنان این دسته از تناسخ‌باوران به دست می‌آید، این است که معتقدند نفس انسانی پس از به‌فعلیت‌رسیدن همه قوا و استعدادهایش به کلی از تن جدا شده و اگر حیاتی داشته باشد، صرفاً حیات روحانی و تجردی خواهد داشت. این پنداشت با آنچه در منابع دینی در رابطه با معاد جسمانی آمده، سازگاری ندارد و تصویری از نوعی زندگی جاودان روحانی است.

خلاصه و نتیجه‌گیری

تناسخ ملکوتی دگرگونی نفس و مسخ باطنی به نحو متعالی و متدانی و به دو صورت محض و غیرمحض است. هر یک از این دو قسم مانعی از نظر عقل و شرع نداشته، قسم اول در این جهان و قسم دوم در سرای آخرت تحقق فراگیری دارد. بر اساس دلایل عقلی متعددی همه اقسام تناسخ ملکی دچار مشکل استحاله عقلی بوده و باطل‌اند.

مهم‌ترین ادله تجربی تناسخیان عبارت است از: الف) خاطرات زندگی پیشین؛ ب) صحنه‌های تکراری‌نما؛ ج) نبوغ و استعدادهای غریزی کودکان؛ د) مهارت‌های ناآموخته؛ ه) ترس‌های بی‌جا؛ و) کارکرد مثبت. هر یک از دلایل یادشده از اشکالات ویژه‌ای چون امکان توهم، فریبکاری، کارکردهای منفی، و... رنجور است. افزون بر آن اشکالات مشترکی همه آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ مانند: ۱) فقدان پشتوانه علمی و شرایط تحقیق‌پذیری تجربی؛ ۲) وجود تبیین‌های رقیب؛ ۳) ابتلا به موانع ثبوتی. انگاره تناسخ حتی بر فرض عدم استحاله نمی‌تواند نافی فلسفه معاد و تأمین‌کننده کارکرد آن باشد.

معاد جسمانی حقیقتی متفاوت با تناسخ ملکی است و لاجرم استحاله این قسم از تناسخ مساوی یا مستلزم استحاله معاد جسمانی نیست. از میان اقسام تناسخ، تناسخ ملکی مطلق و نامحدود، چه به نحو صعودی باشد یا نزولی یا همگن، معارض معاد و حیات اخروی است، اعم از اینکه حیات اخروی را جسمانی بدانیم یا روحانی محض. تناسخ ملکی محدود تنها معارض معاد جسمانی است؛ اما معاد روحانی را بر می‌تابد و با آن سازگاری دارد.

فهرست منابع

کتاب

* قرآن.

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ **التعلیقات**؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۲. — **النفس من کتاب الشفاء**؛ تحقیق حسن حسن زاده آملی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۵.
۳. الراغب الاصفهانی، حسین بن محمد؛ **معجم مفردات الفاظ القرآن**؛ تحقیق ندیم مرعشلی؛ چ ۲، تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۶.
۴. افروز، غلامعلی؛ **مقدمه‌ای بر روان‌شناسی و آموزش و پرورش کودکان استثنایی**؛ چ ۲۶، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.
۵. بریه، امیل؛ **تاریخ فلسفه**؛ ج ۱ (دوره یونانی)، ترجمه علی‌مراد داوودی؛ چ ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۶. **اوپانیساد**: ترجمه از متن سانسکریت، شاهزاده محمد داراشکوه فرزند شاه جهان؛ با مقدمه و حواشی و تعلیقات و لغتنامه و اعلام، به سعی و اهتمام دکتر تاراچند و سیدمحمدرضا جلالی نائینی؛ چ ۲، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۵۶.
۷. ایجی، عبدالرحمن بن احمد عضدالدین؛ **المواقف فی علم الکلام**؛ بیروت؛ عالم الکتب، الطبع الاولی، [بی تا].
۸. البعلبکی، منیر؛ **الموسوعة المورد العربیه**؛ ج ۱، بیروت: دارالعلم، ۱۹۹۰م.
۹. تنکابنی، محمد بن عبدالفتاح؛ **ضیاء القلوب**؛ ج ۲، تحقیق و تصحیح سیدصادق

- حسینی؛ چ ۱، قم: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۲.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر موضوعی، ج ۱۵ (حیات حقیقی انسان در قرآن)، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۴.
۱۱. —؛ تفسیر موضوعی؛ ج ۷ (سیره پیامبران در قرآن)، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹.
۱۲. —؛ حیات عارفانه امام علی (ع)؛ چ ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۱.
۱۳. —؛ معاد در قرآن؛ ج ۴، چ ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۲.
۱۴. دیوانی، امیر؛ حیات جاودانه: پژوهشی در قلمرو معادشناسی؛ قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶.
۱۵. زیاده، د. معن (رئیس التحریر)؛ الموسوعة الفلسفیه؛ المجلد الثاني، القسم الاول: أ - ش، الطبعة الاولى، بیروت: معهد الإنماء العربی، ۱۹۸۸ م.
۱۶. سبحانی تبریزی، جعفر؛ منشور جاوید قرآن؛ ج ۹، قم: توحید، ۱۳۶۰.
۱۷. سبزواری، حاج ملاهادی؛ اسرار الحکم فی المفتوح و المختتم؛ تصحیح کریم فیضی؛ چ ۱، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۳.
۱۸. سجادی، سیدجعفر؛ فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا؛ چ ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۹. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی؛ مجموعه مصنفات شیخ اشراق - آثار فارسی؛ ج ۲-۳، تصحیح و مقدمه هانری کربن و دیگران؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
۲۰. شکراللهی، نادر؛ تأملی بر «اثبات تناسخ بر اساس وحدت خاطرات»، اندیشه نوین دینی - فصلنامه کلام و دین پژوهی؛ ش ۲۱، س ۶، تابستان ۱۳۸۸، ص ۸۱-۹۸.
۲۱. صدر المتألهین شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم؛ الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه؛ ج ۹، چ ۳، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
۲۲. —؛ الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه؛ قم: انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۲۳. الفاخوری، حنا و خلیل الجر؛ تاریخ فلسفه در جهان اسلام؛ ترجمه عبدالمحمد

- آیتی؛ تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۳.
۲۴. فروغی، محمدعلی؛ سیر حکمت در اروپا؛ تهران: زوار، ۱۳۱۷.
۲۵. کاپلستون، فردریک چارلز؛ تاریخ فلسفه: یونان و روم؛ ج ۱، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی؛ تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۵.
۲۶. کاظمی پشت‌پری، زهره، محمد مشکات و سیدحسین عظیمی دخت شورکی؛ «رد تناسخ از منظر روانشناسی»، کنفرانس بین‌المللی اقتصاد، حسابداری، مدیریت و علوم اجتماعی؛ کشور لهستان، ۱۳۹۳.
۲۷. کریشنان رادا، سروپالی؛ تاریخ فلسفه شرق؛ ج ۱، ترجمه خسرو جهاننداری؛ تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۲.
۲۸. نجاتی، محمد؛ «تبیین و بررسی سازگاری یا ناسازگاری اصالت وجود صدرایی و مسئله ابطال تناسخ ملکی»، قیاس؛ ش ۵۸، زمستان ۱۳۸۹، ص ۱۱۵-۱۳۰.
۲۹. ویسی، زاهد؛ «گذاری انتقادی بر مفهوم تناسخ و بازسازی آن در دین‌واره‌های نوین»، کتاب نقد؛ ش ۴۵، زمستان ۱۳۸۶، ص ۳۲۴-۳۵۲.
۳۰. هالاهان، دانیل بی. و جیمز ام کافمن؛ کودکان استثنایی: مقدمه‌ای بر آموزش‌های ویژه؛ ترجمه مجتبی جوادیان؛ چ ۱۰، به‌نشر (مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی)، ۱۳۸۶.

منابع انگلیسی

31. Baker Encyclopedia of Christian Apologetics; N. L., Gaisler, Baker Books, Online Edition, 1999.
32. Bowman, C.; "Children's Past Life Memories and Healing", Subtle Energise & Energy medicine; Vol.21, No.1, 2010.
33. Bulfinch, Thomas; "The Age of Fable, or Stories of Gods and Heroes", Boston; Sanborn, Carter and Bazin, 1855.

34. Cunningham Paul F.; "An Experimental Investigation of Past Life Experience", Internet Edition, August 2009.
35. Hardo, T.; **30 Most Convincing Cases of Reincarnation**; Jaico Pub., Delhi, 2008.
36. Harris, Melvin; **Are Past-Life Regressions Evidence of Reincarnation?**; Free Inquiry, 1986.
37. Smart, Ninian: "Reincarnation", **Encyclopedia of Philosophy**; vol.8, 2nd edition, 1967.
38. Stevenson, I.; "Phobias in Children who Claim to Remember Previous Lives", **Journal of Scientific Exploration**; vol.4, No.2, 2007.
39. ____; "The explanatory Value of The Idea of Reincarnation", **The Journal of Nervous and mental Disease**; vol.164, No.5, 1977.
40. Tucker, J. B; "Children who claim to remember previous lives", **Journal of Scientific Exploration**; vol.21, No.3, 2007.
41. Weis, E. A.; "Inccarnation", **New Catholic Encyclopedia**; vol.7, Thomson & Gale, New York, 2nd edition, 2003.

